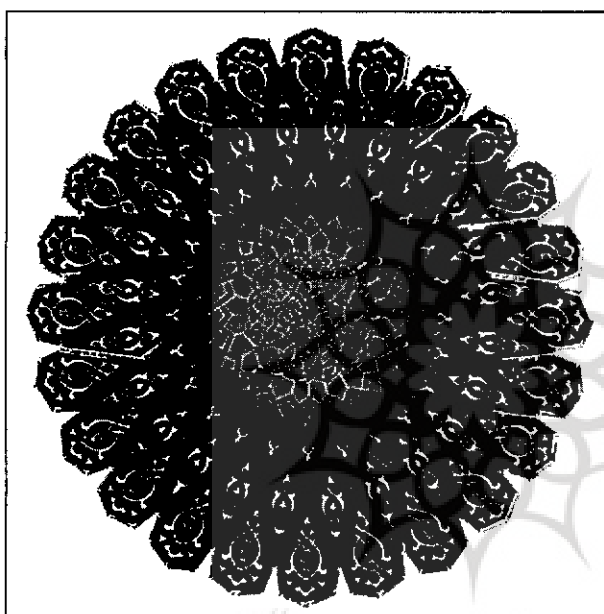


جلوه قرآن و حدیث در قصیده‌های مشهور از سنائی غزنوی

سید مصطفی موسوی گرمارودی



یک روح بلند و حق شناس و مظلومیت یک جان دردمند به وضوح دیده می‌شود. در اینگونه از اشعار وی اثری از مدهانه و تعارف و تسامح نیست. آنچه را که حق می‌داند گاه با گذشته‌ترین کلمات و ترکیبات بر زبان می‌راند. شهامتی چنین، به واقع ستودنی است:

مسلمانان، مسلمانان، مسلمانی، مسلمانی

ازین آیین بی‌دینان، پشیمانی، پشیمانی

مسلمانی کنون اسمی است بر عرفی و عاداتی

دریغاکو مسلمانی، دریغاکو مسلمانی^(۱)

و یاد روزگار سلطنت و سیطره خاندان سلجوقی با عبرت‌آفرینی از جسد الب ارسلان سلجوقی، بازمندگان وی و مردم را که در شکوه و جلال آنها به حیرت می‌نگریسته‌اند اینگونه مخاطب می‌سازد که:

سرالب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون

به مروا تاکنون در گل تن الب ارسلان بینی^(۲)

اینهمه را در شرح حال و قال سنائی غزنوی آوردیم تا بهتر و روشنتر دریابیم که او برای سرودن چکامه مورد نظر مادر چه جایگاهی ایستاده است و عظمت کار او در چیست. سنائی شاعر و عارفی بی‌پروا است و همین بی‌پروایی در حق‌پذیری و حق‌گویی است که وی را ابتدا از ساحت خور و خواب و خشم و شهوت به سوی «دین‌مداری» می‌کشاند و سپس از جایگاه مشرکان و زاهدان اهل عامه به سوی معارف زلال مذهب شیعه می‌برد تا در برابر سوال سلطان سنجر سلجوقی که از او درباره مذهب حق و باطل سوال می‌کند قصیده زیر را بسرائد و در ضمن آن بگوید:

آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر

کافر گر می‌تواند کفش قنبر داشتن^(۳)

چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است

خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن^(۴)

سنائی غزنوی از شاخص‌ترین چهره‌های ادب فارسی و یکی از چند قلعه‌شامخ ادبیات منظوم و کلاسیک ایران می‌باشد. مجلودین آدم سنائی، شاعری جنجال‌برانگیز است. یعنی از معلود شاعرانی است که خواننده و خواهنده شعرش را امان نمی‌دهد تا در مرز بی‌تفاوتی و انفعال به سیر و سیاحتی از سر تفنن و تفریح مشغول شود؛ یا او را با جذب خویش به تلاش و تکاپوی درونی می‌کشاند و یا آنکه با قدرت دافعه او را بر مسند اعتراض و نفی می‌نشاند.^(۵)

زندگی درونی خود وی نیز در زمان حیاتش به مثابه رودی آرام و بی‌طغیان بوده است بلکه به شطی می‌ماند پر خروش و موج و طغیانگر. از این روی بنابر آنچه معروف است، نیمه از عمر را در کار عیش و نوش نهاده و نیمه دیگر را به زهد و طاعت و نیز خلاف آمد عادت^(۶)، اختصاص داده است. و لذا در آثارش هم شعر عاشقانه دارد. از نوع زمینی آن. و هم شعر عارفانه و زاهدانه.

گاهی چون سوزنی سمرقندی زبان به هزل و هجا گشوده^(۷) و گاه چون ناصرین خسروی قبادیانی لب به زهد و حکمت تر نموده است. بی‌جهت نیست که او را شاعری خاکستری نامیده‌اند.^(۸) یعنی نه از ظلمت نه توی دنیوی جانی سیاه رنگ دارد و نه از زلال معارف ربّانی، دلی فارغ از نام و ننگ. بلکه همواره در مرز میان بدو خوب، زشت و زیبا و در یک کلام حق و باطل به آمد و شد مشغول بوده است. صلابت بر خلاف این عقیده، عموم صاحب‌نظران، سیر زندگی و گفتار و اندیشه سنائی را به دو دوره کاملاً متمایز از هم تقسیم می‌نمایند. دوره نخست که در خدمت صاحبان زور و زر سپری نموده است و دوره دوم که دل از زخارف دنیوی برداشته و به تهذیب نفس و ارشاد خلق پرداخته است. و لذا آنچه در آثار وی رنگ و بوی مجازی دارد را اعم از عاشقانه‌ها و هزلیات و هر چه ازین دست است و افتد و دانی. به نیمه نخست زندگی منسوب می‌دارند و آنها را محصول دوران غفلت و جهالت می‌دانند و در مقابل، آثاری از وی را که عارفانه و ارشادی است حاصل نیمه دوم حیاتش قلمداد می‌کنند. یعنی آنها را از نتایج استبصار و استغفار وی از مناهی به حساب می‌آورند و این به گمانم قابل قبولتر است.^(۹) زیرا اگر او را مردی خاکستری به معنایی که گفته شد بدانیم؛ باید بپذیریم که با شاعری روبرو هستیم دمدمی مزاج و متلون که با هر که می‌نشیند به رنگ او در می‌آید و جان و دلش در گرایش به فضیلت و یارذیلت هیچ استقراری ندارد. حال آنکه سنائی غزنوی به لحاظ ظاهر نیز دست کمی از جلال‌الدین رومی ندارد که او را قلمدرسه را شست تا درس عشق بخواند^(۱۰) و نیز وقتی فضل بن یحیی قاضی هرات در حق او می‌گوید:

حجّتی بر خلق عالم زین دو فعل خوب خویش. شاعری بی‌گل طمع و پارسانی
بی‌ریا^(۱۱) و خودوی تصریح دارد که: «اینک مدت چهل سال است تا قناعت توشه من
است و فقر پیشه من»^(۱۲) باید بر نظریه خاکستری بودن وی خط ابطال کشید.

باری، سنائی هر که بوده و هر چه بوده، از پیشوایان ادب عرفانی ایران است و همگان متفق‌القولند که بهترین آثار وی. آکنده از شور و شوق و وجد و حال. در همین بخش از اشعارش که زاهدانه و قلندرانه است چهره می‌کشاید. هنگامی که او برای فراخوانی خلق به طاعت و عبادت و دل‌برین از مجاز و بی‌بستن به حقیقت، خروشان و جوشان، تازیانه سخن را بر می‌دارد و فریاد هشدار و انذار سر می‌دهد؛ در چنین خشم و خروشی نیز زیبایی

از اینجاست که می‌گوییم انسانی متلون و خاکستری نمی‌تواند اینچنین دلیرانه و بی‌پروا به دفاع از مذهب اهل بیت رسالت (علیهم السلام) بپردازد. آنهم در روزگاری که سلاطینشان انگشت در جهان کرده بودند تا به اسم قرمطی، پیروان آل رسول (ص) را بردار کنند.^(۱۳) برای ابراز شهامتی چنین باید از شخصیتی بسیار مستحکم برخوردار بود. باری در قصیده فوق که با ابیات زیر آغاز می‌شود چند نکته قابل تامل است:

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن
جان نگین مهر شاخ بی برداشتن
از بی سنگین دل نامهربانی روز و شب
بر رخ چون زر، نثار گنج گوهر داشتن
چون نگر دی گرد معشوقی که روز وصل او
بر تو زبید شمع مجلس مهر انور داشتن
هر که چون کرکس به مرداری فرو آورد سر
کی تواند همچو طوطی طمع شکر داشتن
رایت همت ز ساق عرش باید بفراشت
تا توان افلاک زیر سایه پر داشتن
بندگنرا بتدگی کردن نشاید تا توان
پاسبان بام و در فغفور و قیصر داشتن
تا دل عیسی بن مریم باشد اندر بند تو
کی روا باشد دل اندر سم هر خر داشتن^(۱۴)

نکته اول. ابیات فوق که تشبیب قصیده مورد نظر است در واقع برائت استهلال مطلب بسیار مهمی است که در اصل قصیده آمده است. البته در نگاه نخست شاید که دیده نشود و خواننده یا شنونده کم‌بضاعتی چون من در ابیات آغازین قصیده این برائت استهلال را دریابد در حالیکه هر چه در این چکامه پیش می‌رویم آثار این صنعت ادبی را بیشتر درمی‌یابیم. همچنانکه پس از یافتن برائت استهلال باز در نگاه نخست آنرا بیانیگر غم و شادی یا لطف و خشم نمی‌بینیم و آنرا صرفاً یک برائت استهلال منطقی و کلامی ارزیابی می‌کنیم در حالیکه با تاملی در ابیات آغازین از پس و پشت کلمات و ترکیبات چهره‌تویبیک‌گر و شماتت‌آمیز سنائی آشکار و آشکارتر می‌شود که دردمندانه با شلاق شعر و شعور، جانهای مرده و دل‌های رسوب گرفته از جهل و غفلت و انکار مردمی را نشان داده است که با نادیده گرفتن حقوق حقه اهل بیت رسالت علیهم السلام خواسته‌اند خورشید را با مشت‌های گل بیوشانند. و لذا اگر ابیات آغازین قصیده را دیگر بار با تامل نگاه کنیم که در همین مقاله آمده است می‌بینیم که سنائی از تقابل (دلبر فانی و دلدار باقی) و (کرکس و طوطی) و (سلطان و بنده) و (عیسی و خر عیسی) پرده بر می‌دارد تا خواننده و شنونده را به این مهم برساند که «وقتی می‌توانی به سفینه نجات اهل بیت طهارت علیهم السلام سوار شوی سزاوار نیست که بر زورق شکسته مدعیان بنشینی.»^(۱۵) البته می‌دانیم که در برائت استهلال شرط است که شاعر متناسب با اصل موضوع به گونه‌ای سخن بگوید که مخاطب قبل از رسیدن به اصل مطلب از لحاظ ذهنی آمادگی پیدا کند. به عنوان مثال اگر می‌خواهد از واقعه درنناکی پرده بردارد؛ ابتدای سخنش را با آهنگی غمناک و حزن‌انگیز قرین نماید تا مخاطب بفهمد که آنچه در پی خواهد شنید خبری خوش نخواهد بود. چنانکه فردوسی بزرگ هنگامی که می‌خواهد ماجرای مرگ سهراب جوان به دست پسر پیرش رستم را بازگوید برای آماده نمودن ذهن خواننده شاهنامه؛ با ابیات حزن‌انگیز زیر شروع به داستان‌سرایی می‌کند:

کنون رزم سهراب و رستم شنو
دگرها شنیدستی این هم شنو
یکی داستان است پر آب چشم
دل نازک از رستم آید به خشم
اگر تندبادی بر آید ز کنج
به خاک افکند نارسیده ترنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر
هنرمند دانیمش ار بی هنر

اگر مرگ داداست بیداد چیست
ز داد اینهمه بانگ و فریاد چیست...^(۱۶)
امادر قصیده سنائی برائت استهلال با این وضوح دیده نمی‌شود پس از آشکار شدن نیز بیشتر منطقی می‌نماید در حالیکه عاطفه و احساس سنائی را نیز که در آن پنهان است با اندکی تامل می‌توان یافت. همچنانکه این روح دردمند و سرزنش‌گر در ابیات پایانی قصیده بیشتر به چشم می‌خورد:

ای سنائی وارهان خود را که نازیبا بود
نایه را بر شیر خواره مهر مادر داشتن
از بی آسایش این خویشتن دشمن خران
تاکی آخر خویشتن حیران و مضطر داشتن

باری، راقم سطور بر این گمان است که اگر صنعت برائت استهلال را بتوان به دو نوع خفی و جلی تقسیم نمود^(۱۷) این صنعت در این قصیده مشهور از نوع خفی است همچنانکه در داستان رستم و سهراب از نوع جلی می‌باشد.

نکته دوم. می‌دانیم که سنائی این چکامه را در خطاب به سلطان سنجر سلجوقی سروده است و بی‌پروایی وی در گفتن حقایق و سبک و سیاق سخن نیز این احتمال را مردود می‌شمارد که این قصیده از آن سنائی نباشد. در این باره بعداً سخن خواهیم گفت اما به گمان راقم ابیات پایانی آن می‌تواند الحاقی باشد. ابتدا این ابیات را می‌خوانیم:

از بی آسایش این خویشتن دشمن خران
تاکی آخر خویشتن حیران و مضطر داشتن
بندگی کن آل یاسین را جان تاروز حشر
همچو بی‌دینان نباید روی اصغر داشتن
زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک
چاره نبود نوعروسان را ز زیور داشتن

می‌گوییم این ابیات به شرط احتمال الحاقی است و کسی یا کسانی دیگر آنها را به پایان قصیده افزوده‌اند. همچنانکه البته بدون تردید. در شاهنامه فردوسی ابیات زیر که در داخل کروشیه قرار می‌دهیم از آن فردوسی نیست بلکه کسانی خواسته‌اند از سر تعصب نابجا با افزودن آنها فردوسی شیعی را از اهل جماعت معرفی نمایند. و هی‌هنا:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
خداوند امر و خداوند نهی
[که خورشید بعد از رسولان مه
تتاید بر کس ز بویگر به]
[عمر کرد اسلام را آشکار
بیاراست گیتی چو باغ بهار]
[پس از هر جوان بود عثمان گزین
خداوند شرم و خداوند دین]
[چهارم علی بود جفت بتول
که او را بخوبی ستاید رسول]
که من شهر علمم علیم درست
درست این سخن قول پیغمبر است...^(۱۸)

لازم به ذکر است که مصحح شاهنامه چاپ مسکو یعنی برتلس و کمیسیون نشر متن انتقادی نیز ابیات داخل کروشیه فوق را مشکوک دانسته‌اند^(۱۹). به هر حال در قصیده سنائی نیز ابیاتی که درج شد. احتمالاً الحاقی است زیرا بسیار مستبعد به نظر می‌رسد که سنائی با همه بی‌پروایی در سخن به سلطان مقتدری چون سنجر نسبت زشت «این خویشتن دشمن خران» را بدهد. مگر آنکه بگوییم در این بیت روی سخن او با امثال کسانی است که به خاطر دفاع از معاویه بن ابی‌سفیان فتوای قتل وی را بعلنا صادر نمودند. و گرنه در ابتدای همین قصیده سنائی به سلطان می‌گوید: «ترین برادر یک سخن بایست باور داشتن» و لذا نمی‌توان پذیرفت که سلطان را از سوئی با عنوان برادر بنوازد و از سوی دیگر وی را خری که دشمن خود است معرفی کند. از این گذشته چرا در بیت بعد چهره بی‌دینان را زرد رنگ می‌داند؟ یقیناً سنائی می‌دانسته که مخاطبانش اگر بدین باشند

بی‌دین نیستند و اگر نسبت کفر هم به آنها بدهد (که بعید است) زرد بودن چهره آنان هیچ محملی ندارد. مگر آنکه بگوییم مقصود حکیم کسانی هستند که بر اثر زهد و ورع چهره‌های زرد رنگ داشته‌اند. اما مانند خوارج نهروان با نفی و ولایت و خلافت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام عملاً از زمره کفار محسوب می‌شوند. والا بی‌دینان، عموماً به دلیل استفاده از آن مایع تلخ و ش که به قول حافظ صوفیان ام‌الخیانت می‌نامند باید چهره‌های گلگون داشته باشند.

در بیت آخر نیز صفت نوعروس برای دیوان شعر کسی چون سنایی اگر چه غلط نیست اما بعید است. حتی نظامی در وصف کتاب خویش می‌گوید:

عروسی را که پروردم بجانش
مبارک روی گردان در جهانش^(۲۰)

و اثر خویش را «عروس» می‌داند، نه «نوعروس» چرا که این صفت بیشتر بر از نده دیوان شاعری جوان است تا سخنوری که سنال. با توجه به این قراین، راقم احتمال الحاقی بودن این ابیات را می‌دهد.

نکته سوم فراموش نکنیم که سنایی غزنوی قصیده مورد نظر ما را در پاسخ سلطان زمان خویش سروده است. بنابراین بدیهی است که در پاسخ دادن توجه داشته باشد که این فرصت همواره به دست نمی‌آید که شخص سلطان به تقاضای جواب از شاعری حکیم بر خیزد و علی‌التعاده هم باید سنایی در چشم سلطان از شخصیت ویژه‌ای برخوردار باشد و هم موضوع مورد سوال باید موضوع بسیار مهمی باشد. بنابراین طبیعی و منطقی به نظر می‌رسد که حکیم برای مجاب نمودن سلطان به دلایلی متمسک شود که به اصطلاح «مویی لای درزش نرود» و از هر حیث متقن و غیر قابل انکار باشد. و لذا باید دید که سنایی در اثبات حقیقت شیع و مظلومیت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بر چه احادیثی انگشت می‌گذارد.

برای یافتن این مهم ابیات زیر را از چکامه وی بیرون کشیده‌ایم:

۱. بحر پر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف

بی سفینه نوح چشم معبر داشتن

در این بیت تلمیحی است به حدیث معروف نبوی (ص) که فرموده است:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»

«مثل اهل بیت من مثل سفینه نوح است هر که به آن درآمد نجات یافت و هر که از آن رویگردان شد هلاک گردید.»^(۲۱)

فرض کنیم که سنایی به جای استفاده از حدیث فوق، در شعر خویش از حدیثی مانند:

«عَلَى مَعَالِقِ وَالْحَقِّ مَعَ عَلِيٍّ يَلُودُ مَعَهُ حَيْثَمَا دَارَ»^(۲۲)

«علی با حق است و حق با علی است هر جا که علی برود حق نیز با او می‌رود» استفاده

می‌کرد؛ آیا در ذهن سلطان نمی‌گذشت که بر حق بودن علی علیه‌السلام دلیلی بر ناحق

بودن دیگران نیست؟ بنابراین، حکیم سنایی با استفاده از حدیث «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي ...»

راه را بر اینگونه توجیهاات می‌بندد و پیروی از غیر اهل بیت را وسیله هلاک ابدی معرفی

می‌کند. به همین خاطر در ابیات بعدی می‌گوید:

گر نجات دین و دل خواهی همی تا چند ازین

خویشتن چون دایره بی‌پا و بی‌سرداشتن

من سلامت خانه نوح نبی بنمایم

تا توانی خویشتن را اینم از شر داشتن^(۲۳)

با این حساب تکلیف سلطان سنجر و امثال او معلوم است. یا باید در سفینه اهل بیت

علیهم‌السلام. که به تعبیر سنایی، سلامت خانه نوح نبی است. درآید و یا باید با نشستن

در زورق غاصبان حق، تن به هلاک ابدی سپارد. قبل از سنایی نیز حدیث «مَثَلُ أَهْلِ

بَيْتِي...» در ادب فارسی رواج داشته است. چنانکه فردوسی بزرگ در ابراز مذهب خویش

می‌فرماید:

یکی پهن کشتی پسان عروس

بیارسته همچو چشم خروس

محمد بنو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و ولی

خرمند کز دور دریا بدید

کرانه نه پیدا و بن ناپدید

بدانست کو موج خواهد زدن

کس از غرق بیرون نخواهد شدن

بدل گفت اگر با نبی و وصی

شوم غرقه دارم دو یاد وفی

همانا که باشد مرا دستگیر

خداوند تاج و لوا و سریر

خداوند جوی و می‌انگبین

همان چشمه شیر و ماء معین

اگر چشم داری به دیگر سرای

بزند نبی و علی گیر جای...^(۲۴)

۲. و اما حدیث مشهور دیگری که حکیم غزنوی در قصیده خویش به آن متوسل

می‌شود؛ این است:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ.»^(۲۵)

«رسول خدا (ص) فرمودند: من شهر علمم و علی دروازه آن است پس هر که علم

را بخواهد باید از در آن وارد شود.»

سنایی غزنوی حدیث فوق را اینگونه به تلمیح در قصیده خویش آورده است:

شو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام

تاکی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن

چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است

خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن^(۲۶)

می‌بینید که عارف بزرگ از میان تمام فضایل امیرمؤمنان علیه‌السلام بر اعلمیت

وی تکیه می‌کند. و این در واقع منبعث از کلام الهی در قرآن کریم است که می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...»^(۲۷)

«بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند؟ [هرگز]» بنابراین اثبات

اعلمیت امام علی علیه‌السلام با حدیث متقن نبوی (ص) در واقع رد و ایراد بر کسانی

است که پیشوای معصوم را زیر دست نادانان تصور می‌کنند و بر حکومت نادان بر نادان صحنه

می‌گذرانند. این حدیث نیز قبل از سنایی مورد استفاده شاعران قرار گرفته است. فردوسی

در بیتی که اظهر من الشمس است فرماید:

که من شهر علمم علیم در است

درست این سخن قول پیغمبر است

و یا حکیم کسائی مروزی می‌گوید:

علم همه عالم به علی داد پیمبر

چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار^(۲۸)

به هر حال، سنایی در تلمیح به این حدیث شریف به استدلالی منطقی و عقلی متوسل

گردیده است و می‌خواهد سلطان سنجر را به قبول این مهم مجاب کند که اگر علی

علیه‌السلام در شهر علم نبوی است پس لا یقتربین فرد برای اجرای دینی که همان نبی

مکرم آورده است؛ اوست. پس سزاوار نیست غیر او را بر مستند حکومت پذیرفت و لذا

می‌گوید:

مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد

حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن

آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر

کافر گر می‌تواند کفش قنبر داشتن^(۲۹)

اگر چه خلاف این عقیده را در «حدیقه» سنایی می‌توان دید^(۳۰) اما فراموش نکنیم

که سنایی از محدود شاعرانی است که اشعار و منظومه‌های مختلفی را به وی نسبت

داده‌اند و از این لحاظ دقیقاً به عطار نیشابوری صاحب تذکرة الاولیاء شباهت دارد که

منظومه‌هایی را به اسم وی پراکنده‌اند. البته یکی از تفاوت‌های بارز میان عطار و سنایی

درشت خویی و خشونت مشهور بوده است و با سبلی زدن به صورت دختر پیامبر و ابراز اجتهاد در برابر نص صریح پیامبر اکرم (ص) و نسبت جنون و هذیان به آن حضرت دادن و چه وجه‌ها^(۳۶) از بانیان اصلی فجایعی است که جگر اهل انصاف را می‌گذازد و عقل‌ها را حیران می‌کند، دقیقاً قبل از وصف عدالت ابن خطاب، حکایتی مجعول را می‌آورد که در آن «باب علم نبوی» یعنی همان کسی که مخاطب «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ...» است، به اظهار جهل متصف می‌شود. باهم بخوانیم:

(حکایت ۲۲)

کسی مشکلی برد پیش علی
مگر مشککش را کند منجلی
امیر عدو بند کشور گشایی
جوایش بگفت از سر علم و رای
شنیدم که شخصی در آن انجمن
بگفتا چنین نیست یا بالحسن
نرنجید از او حیدر نامجوی
بگفت ار تو دانی به ازین بگوی
بگفت آنچه دانست و بایسته گفت
به گل چشمه خود نشاید نهفت
پسندید از او شاه مردان جواب
که من بر خطا بودم او بر صواب
به از ما سخنگوی دانا یکی است
که بالاتر از علم او علم نیست...^(۳۷)

با خواندن این حکایت آدمی به حیرت در می‌ماند که آیا شیخ مشرف‌الدین از حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ...» آگاهی نداشته است؟ یا وسعت اطلاعی که از وی سراغ داریم بسیار مستبعد است.

جالب آنکه وی در قصیده‌ای گوید:
فردا که هر کسی به شیعی ززند دست
مائییم و دست و دامن معصوم مرتضی^(۳۸)
و لذا چگونه می‌توانیم جهل و عصمت را فراهم آوریم؟! جز آنکه بگوییم
افصح المتکلمین خواسته است «تواضع» را ترویج کند ولی از سر تساهل و تسامح
«حقیقت» را سلاخی فرموده است و گرنه به قول خود وی: به گل چشمه خود نشاید
نهفت! و همین جاست که عظمت سنائی آشکار می‌شود. وی حتی در همان
حدیقه‌الْحَقِيقَةِ نیز در وصف امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به حدیث متقن «أَنَا
مَدِينَةُ الْعِلْمِ...» توسل می‌شود و می‌گوید:
خواند در دین و ملک مختار ش
هم در علم و هم علمدار ش
هر که تن دشمن است و یزدان دوست
داند الراسخون فی العلم اوست...^(۳۹)

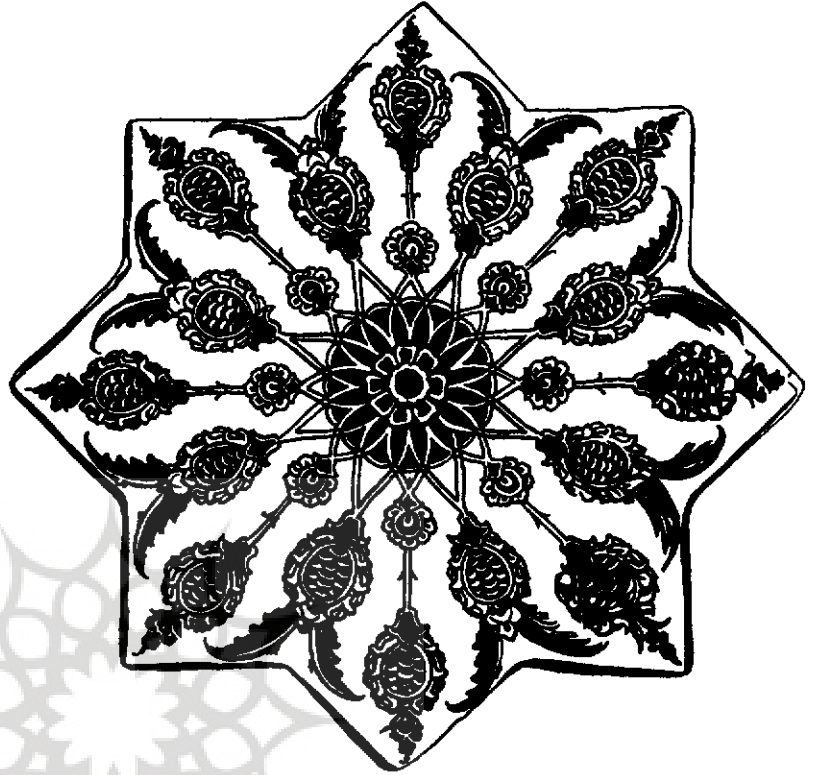
بگذار بگذریم، سخن بر سر این بود که حکیم سنائی در پاسخ سلطان سنجر سلجوقی، قصیده‌ای سروده و در آن به وجه تلمیح از احادیث نبوی در منزلت امام علی (ع) سود برده است.

دو نمونه از این توسل را باز گفتیم و اینک نمونه سوم:

۳. جز کتاب الله و عترت زاحمد مرسل نماند
یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن^(۴۰)

این بیت اشرف دارد بر حدیث مشهور «ثقلین» که در مأخذ معتبر اهل جماعت نیز آمده است. به عنوان نمونه در سنن ترمذی آمده است که رسول خدا (ص) فرمودند:
أَبِي تَارِكٍ فَيَكُمُ مَا أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا الْبَعْدَى، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ. كِتَابُ اللَّهِ
حَبْلٌ مَمْنُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ،
فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهَا...^(۴۱)

«من در میان شما دو چیز به ودیعت می‌گذارم ملازمی که به آن تمسک جستید



در این است که با انتساب ابیات و آثار الحاقی خواسته‌اند از عطار شاعری شیعی بسازند و از سنائی شاعری از اهل جماعت، به هر حال «حدیقه» سنائی چنان مشوش است که ابیات آن بین پنج‌هزار بیت تا دوازده هزار بیت نوسان دارد.^(۴۲) و لذا نگارنده با توجه به این مهم که حدیقه آخرین اثر سنائی است و آنرا در زندان آغاز نموده است احتمال می‌دهد که ابیاتی را که در نفی «روافض» است باز روی تقیه برای حفظ جان سروده و یا به احتمال قوی بلکه قریب به یقین الحاقی است و دیگران بر آن افزوده‌اند.^(۴۳) جالب آن که این سنت حذف کردن و یا تفسیر دادن تا روزگار ما ادامه دارد و لذا بسیاری از احادیث را که در چاپهای قدیم و نسخه‌های خطی از کتب معتبر اهل سنت دیده می‌شود، در چاپهای جدید حذف نموده‌اند. باری، این سخن بگذار تا وقتی دیگر^(۴۴) در این مقاله آنچه فعلاً مورد نظر ماست این است که حکیم غزنه در استفاده از حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ...» تعمدی نداشته است. همچنانکه شیخ مشرف‌الدین سعدی شیرازی^(۴۵) در کتاب بوستان خود عالماً و عامداً طی دو حکایت مجعول از عدل پسر خطاب و (العیاذ بالله) جهل امیر مؤمنان علی علیه‌السلام سخن می‌گوید.

این دو حکایت را در پی می‌خوانیم:

(حکایت ۲۳)

گدایی شنیدم که در تنگ جای
نهادش عمر پای بر پشت پای
ندانست درویش بیچاره کوست
که رنجیده دشمن نماند ز دوست
برآشفت بر وی که کوری مگر
بدو گفت سالار عادل عمر
نه کورم ولیکن خطارفت کار
ندانستم از من گنه در گنار

چه منصف بزرگان دین بوده‌اند

که بازیردستان چنین بوده‌اند...^(۴۶)

و دقیقاً قبل از این حکایت مجعول که در وصف عدالت کسی است که به

هرگز گمراه نمی‌شوید یکی از دیگری بزرگتر است» کتاب خدا که ریسمان رحمت‌آورین از آسمان به سوی زمین است و عترت‌ها اهل بیت، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) به من بییونند. بنگرید چگونه با ودیعه‌های من رفتار می‌کنید. «سخن بر سر این است که چرا سنایی در این قصیده که از اسناد ابراز تشیع اوست به این حدیث اشاره کرده است؟ قبل از این گفتیم که سنایی در این قصیده از موقعیتی ویژه برخوردار است. مخاطب وی سلطانی مقتدر است و او در پاسخ سلطان که می‌پرسد: «خبرنی ایها العارف بدقائق الامور هل الامر الحق یایدی اهل السنه والجماعه او مع الشیعه الامامیه و هل خلفاء الثلثه كانوا علی طریقه الحق والصواب ام الائمه الاثنی عشر من آل محمد الطیبات الاتحباب» (۳۳)

باید به گونه‌ای پاسخ گوید که هم استدلالی باشد و هم اندازی. استدلالی باشد تا عقل سلطان را به سوی حق رهنمون گردد و نیز اندازی تا دل وی را بلرزاند. و لذا با همان زبان توفنده و بی‌پروایی کوبنده که از خصایص بارز سنایی بودن وی است عقل و دل سلطان را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد. بنابراین بدیهی است که در مقام استدلال به احادیثی چون حدیث «تقلین» توجه نماید و بگوید:

جز کتاب الله و عترت زاحمد مرسل نماند
یادگاری کان توان تاروز محشر داشتن

و بلافاصله ذهن سلطان را به این نکته توجه می‌دهد که: اگر نمی‌پسندی بعد از ملک شاه سلجوقی، شخص دیگری، جز سنجر، تخت و تاج را تصاحب کند، پس چگونه روا می‌داری که بعد از پیامبر، کسی و کسانی بر مسندش بنشینند که از اهل بیت وی نیستند؟ (۳۴) این سخن اگرچه امر نبوت را با سلطنت سنجدین است اما در پس و پیش این استدلال همان دلیلی نهفته است که حضرت فاطمه سلام‌الله علیها در مواجهه با پسر ابوقحافه فرموده است:

«یا بن ابی قحافه اقی کتاب الله ان ترث ایاک ولا ارث ابی...» (۳۵)

«ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا نوشته شده که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟»

و لذا حکیم غزنه نمی‌خواهد امر نبوت و خلافت را با سلطنت منطبق سازد بلکه می‌خواهد از حدیث مشهور «تقلین» به این مهم برسد که اگر اهل بیت رسالت تالی تلو قرآن کریمند پس منطقاً (به دلیل اهلیت و نیز وراثت) باید زمام خلافت را به دست گیرند و می‌گویند:

از پی سلطان دین پس چون روا داری همی
جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن (۳۶)

و از پس این آیات استدلالی به انداز و هشدار می‌پردازد و می‌گوید در روز قیامت که سنگ خون می‌شود و کسی را به یآوری نمی‌یابی، جهنم با هفت در دهان باز می‌کند تا فاسق و مجرم را مجاور خویش قرار دهد.

به راستی کدام فسق و جرمی بیش از اینکه بر خلاف نص صریح رسول خدا (ص) نااهل را همسنگ با اهل بیت او قرار دهند؟ بنابراین هشت بهشت جز به یمن قبول ولایت عترت به دست نخواهد آمد:

اندر آن صحرا که سنگ خاره خون گردد همی
و ندر آن میدان که نتوان پشت و یاور داشتن
هفت زنجان را زبانی برگشاید هفت در
از برای فاسق و مجرم مجاور داشتن
هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن
جز به حب حیدرو شبیر و شبر داشتن (۳۷)

اگرچه حکیم غزنه بر اساس احادیث متعددی از رسول خدا (ص) بهشت را در گروهی حب علی و اولاد وی (علیهم‌السلام) معرفی می‌کند. و این خود تلمیحی دیگر است. اما بیت بعد که در زیر خواهد آمد بر این توهم خط بطلان می‌کشد. اگر بیندازیم برای رسیدن به بهشت فقط حب اهل بیت کافی است. آن محبتی مورد قبول است که بر اساس آن باید ولایت و سرپرستی را فقط از آن اهل بیت دانست و بس. و لذا می‌گوید:

گر همی مؤمن شناسی خویشتن را بایندت

مهر زر جعفری بر دین جعفر داشتن (۳۸)

و همین بیت است که به گمان نگارنده آنرا می‌توان بیت‌الغزل این قصیده دانست و در میان اشعاری که به قول دکتر شفیعی بر آنها باید نام «شعر اعتراض» (۳۸) را گذاشت، این قصیده بر حسب موضوع و نیز شهامت سنایی در سرودن و نشر آن با توجه به فضای سیاسی و فرهنگی آن روزگاران، بی‌هیچ تردیدی نه تنها کم‌نظیر، بلکه بی‌نظیر است.

نکته چهارم، سوال این است که تا چه حدی می‌توان در صحت انتساب این قصیده به سنایی یقین حاصل نمود؟ به عبارت دیگر آیا ممکن است که این قصیده را محدودین آدم سنایی نسروده باشد؟ البته آنانی که خوابشان هرگز آشفته نبوده است و غنایی جز راحت‌الحلقوم نخورده‌اند و نمی‌خواهند بخورند به سادگی از کنار چنین موضوعی می‌گذرند و با استناد به اینکه چون این قصیده در فلان نسخه دیده نمی‌شود و یا چون سنایی در بسیاری از قصاید خویش به تمجید کسانی پرداخته است که در این قصیده مورد طعن و نفی قرار گرفته‌اند پس حاشا و کلاً که این قصیده را حکیم غزنه سروده باشد! اما اهل درایت می‌دانند که در موضوعی چنین حیرت‌انگیز نباید ساده‌لوحانه به داوری نشست. زیرا یافتن حقیقت مانند پذیرفتن آن کار آسانی نیست. علی‌الخصوص وقتی که شواهدی، بر خلاف ظاهر، وجود داشته باشد. بنابراین ابتدا باید دید که آیا اصولاً این امکان وجود داشته است که شخصیتی چون سلطان سنجر به طرح چنین سوالی برخیزد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا عقاید اهل تشیع در روزگار سنجر سلجوقی تا به حدی بوده است که موجب دغدغه خاطر سلطان زمان بشود یا نه؟ برای رسیدن به این مهم به دیوان شاعران معاصر باسنایی و نیز قبل و بعد از وی مراجعه می‌کنیم. یکی از اینان انوری ایبوری است. وی که از مداحان پر تملق دربار سنجر است در شعر زیر دل (روافض) یعنی شعیبان اهل بیت رسالت را چون غوزه پنبه تر کیده، شکسته و لا بد خونین می‌خواهد و می‌گوید:

سر خواجه خواهم شکافته چو انار

دل روافض ملعون کفیده چون جودق (۳۹)

از این شعر می‌توان دریافت که «رافضی» بودن در روزگار این شاعر مسئله‌ای بوده است که التزام به آن خشم درباریان را برمی‌انگیخته است. و در این برانگیختگی و جبهه‌گیری تا آنجا پیش می‌رفتند که کسی چون «قمری املی» شاعر اهل باده و ساده به صراحت تمام در مثنوی خویش برای توهین به سیدی از پیروان اهل بیت رسالت علیهم‌السلام از بی‌شرمانه‌ترین و رکیک‌ترین کلمات استفاده می‌کند (۴۰) و در نگویش یکی دیگر از همعصران خود می‌گوید:

سنی و سنی بده، آن نیک مرد
حب علی او را بدنام کرد (۴۱)

می‌بینید که اگر کسی به «حب علی بن ابی طالب» مشهور می‌شد حتی اگر شیعه نبود از شنعت و شر کسانی چون قمری املی در امان نمی‌ماند.

جالب آنکه کسی چون فخرالدین عراقی که از اجله عرفای پس از سنایی است می‌گوید:

ای فضولی چرا ز نادانی

یار اینی و دشمن آنی

دو هوایی اگر نوزی به

سه طلاق خیال فاسده

توجه دانی درین میانه چه بود

کاین چرا پیش از آن خلیفه نبود؟ (۴۲)

بنابراین ظهور و بروز عقاید اهل تشیع نه تنها دغدغه خاطر شاعران متملق درباری را فراهم می‌کرد بلکه اهل به اصطلاح عرفان نیز از این واهمه خالی نبودند و هر کلام به نوعی می‌کوشیدند تا حکومت نلادن را بر دانه بعد از رحلت رسول خدا (ص) عین مصلحت! و قابل قبول جلوه دهند. حتی عطار نیشابوری نیز در مثنویات خویش خلاق را به اطاعت و قبول اصحاب سقیفه دعوت می‌نماید و متعجب است که چرا مردم ایران به قول وی عجم، پسر خطاب را ناحق می‌دانند و لذا در «خسرونامه» می‌گوید:

عجم آنگه جهود و کبر بودند

از و گوی مسلمانان ربودند

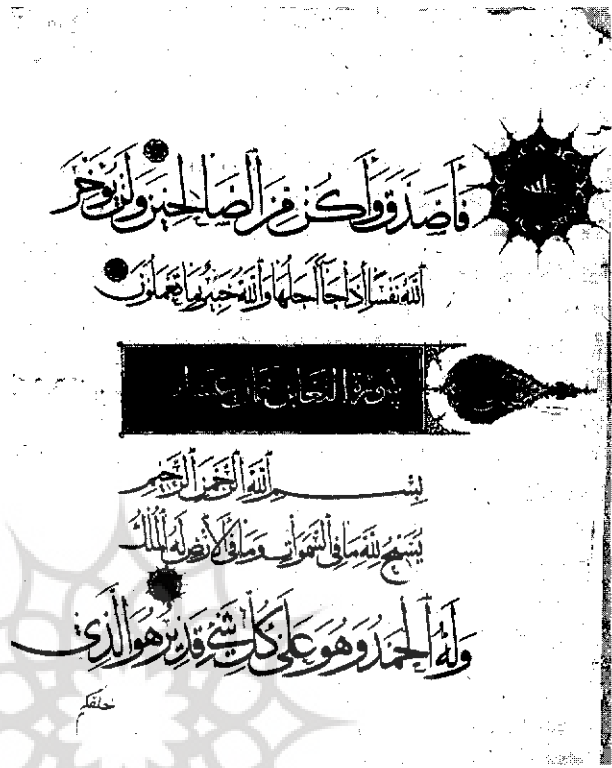
همچو بر من کوه یمگان بر تو بر زندان کنند^(۵۶)
 در چنین روزگاری هیچ بعید نیست که سلطانی چون سنجر، وارث سلاطین
 قرمطی کش. به این دغدغه خاطر دچار شده باشد که واقعاً «حق با کیست؟»
 این احتمال وقتی بیشتر شدت می پذیرد که بدانیم سنجر سلجوقی تعصب
 محمود غزنوی را نداشته است و بر خلاف او که دست نشانده خلیفه عباسی بود و به
 گرفتن لقب از عباسیان میاهات می کرد، طغرل سلجوقی خلیفه رادست نشانده خود
 قرار داد و بر خلاف رسوم بنی عباس دختر خلیفه را نیز به حر مسرای خود فرستاده بود.
 از سوی دیگر اوج اقتدار اسماعیلیان در روزگار سلاجقه است و این خود می توانست
 عاملی باشد برای ایجاد این دغدغه که اگر باورهای قرمطی باطل است، آیا باورهای
 عباسی بجاست؟ در این میان آنچه به گمان نگارنده نقشی بزرگ اما پنهان در
 گسترش گرایش به اهل بیت طهارت علیهم السلام را داشت؛ وجود علویان است.^(۵۷)
 در میان این افراد که به سیادت از دیگران متمایز بودند. و این تمایز داشتن موی
 بلند و بافته ایشان ظهور بیشتری می یافت. بزرگانی را می توان دید که گاه تا بالاترین
 پایگاه اجتماعی آن روزگار صعود می کردند. از جمله اینان یکی سید مجدالدین ملک
 ابوالقاسم علی، صدر موسویان، رئیس خراسان است که بسیار مورد احترام و
 توجه سلطان سنجر قرار داشت و ادیب صابر ترمذی در دهها قصیده فاخر به مدح و
 ثنای وی برخاسته است. از جمله در حق وی می گوید:

خورشید خاندان نبوت، علی که هست
 در علم چون علی شرف خاندان خویش^(۵۸)
 بنابراین مجموعه ای از عوامل گوناگون این احتمال را به یقین تبدیل می کند که
 سلطان سنجر در پی یافتن پاسخ «حق با کیست؟» بر خیزد و آنرا از کس یا کسانی پرسیده
 باشد. وقتی شاعر دربار سنجر چون ادیب صابر که به صراحت تمام از اهل جماعت است
 می گوید:

از آنک معتقد مرتضاء و فاطمه ام
 کزین حصول درج باشد و خلاص درک
 ز روزگار بلردم ز دوستان محروم
 چو مرتضی ز امامت چو فاطمه ز فدک^(۵۹)

دیگر جای تردیدی نمی ماند که سلطان سنجر سلجوقی، بدون آنکه از روزگار به
 درد، فقر و فاقه مبتلا باشد، بخواهد بناند که واقعاً حق با صاحب فدک است یا غاصب
 فدک؛ و لذا سنائی را مخاطب قرار می دهد که هم به دلیل شاعر دربار بودن به وی نزدیک
 است و هم به دلیل زاهد و عارف بودن از وسمة حق پوشی به دور. خاصه آنکه صراحت
 لهجه حکیم غزنه در ارشاد و انذار چیزی نبوده است که از چشم سنجر پوشیده بماند. و
 لذا سوال خود را با سنائی در میان می گذارد که هم برآمده فرهنگ اهل جماعت است و
 هم متهم به دفاع از تشیع. از این گذشته، اگر غور و دقت در روابط اجتماعی و مسائل
 فرهنگی و سیاسی روزگار سنجر ما را به این مهم نرساند که قصیده مورد نظر را سنائی
 غزنوی سروده است، سبک و سیاق این قصیده برهانی تمام است برای صحت انتساب
 آن به حکیم غزنوی. با اندک تاملی در این قصیده و نمونه های دیگر از قصاید وی به
 روشنی درمی یابیم که شیوه شروع سخن، نحوه برائت استهلال، استفاده از واژه ها و
 ترکیبات خاص به همراه نمای کلی شعر هرگونه تردیدی را در انتساب این قصیده به
 سنائی زایل می کند. و لذا همچنانکه استاد مدرس رضوی در مقدمه دیوان وی
 فرموده اند، سنائی در بخشی از حیات دنیوی خویش حنفی مذهب بوده است اما در
 گرایش او به تشیع هیچ تردیدی نیست. بلکه باید در آنچه پس از وی برای اثبات اهل
 عامه بودن او ساخته اند به دیده تردید، نگریم.

می دانیم که در مورد زمان رحلت سنائی اقوال بسیار گوناگونی وجود دارد و می دانیم
 که حدیقه او بین ۵ هزار تا ۱۲ هزار بیت نوسان دارد و آنرا حکیم غزنه در زنتان بهرام شاه غزنوی
 آغاز کرده و به عنوان سندستی بودن خود به پیش علمای بغداد فرستاده است و در آنجا عموم
 علمای عامه بر تشیع او پافشاری می کرده اند تا آنکه. به قول شهید بزرگوار قاضی نورالله
 شوشتری: «یکی از ایشان که مسلم اقران بود حکیم به منع مؤاخذه نموده...» است^(۶۰) و
 لذا در اینکه حکیم غزنه در زمان بهرام شاه متهم به تشیع بوده است هیچ تردیدی نیست و



کسی اجدادش اسلام از عمر یافت
 ز مهر او چرا امروز سر تاقت
 کسی کو اعجمی افتاد در راه
 ز سعی او مسلمان گشت و آگاه
 چو از سعیش درون آمد به اقرار
 چرا با وی برون آمد به انکار
 گر او هرگز نکردی نشر ایمان
 که گشتی در عجم هرگز مسلمان
 کسی را زو بود ایمان به رونق
 چگونه گویدش کو بود نایق^(۶۱)

البته بر فریدالدین عطار حرجی نیست که جنایات اعراب در حمله به ایران را
 فراموش کند و بر این باور باشد که مردم متمدن ایران، اسلام را فقط به ضرب شمشیر
 می پذیرفتند! آنچه از شعری مورد نظر ماست این نکته است که در زمان عطار که قریب
 به روزگار سنائی بزرگ است، بر خلاف عقیده حکومت های حاکم و اصحاب خانقاه،
 بسیاری از مردم از عامل بزرگ توطئه سقیفه دل خوشی نداشته اند و لذا این به اصطلاح
 عارفان. از خواجه عبدالله انصاری گرفته تا عراقی و عطار و... در آثار خود مردم را به
 سوی عقاید اهل جماعت سوق می دادند و از گرایش به سوی باورهای شیعی پرهیز.
 بنابراین در روزگار سنائی نیز لامحاله این سوال که «حق با کیست؟» در ذهن بسیار
 کسان می خلیده است و چه بسیار مردمی که به دلیل اظهار تشیع یا تهمت قرمطی بودن
 سر در دای خون کشیدند و هتک حرمت و اسارت نوامیس خویش را به چشم دیدند.^(۶۲)
 وقتی سلطان محمود غزنوی فردوسی بزرگ را به جرم تشیع مورد سخت قرار می دهد
 و به خاطر دفاع از خلیفه عباسی دست به خون هزاران انسان می گشاید تا شاعر چابلوش
 عنصری بلخی به صراحت بگوید:

نه قلعه ماند که نگشاد و نه سپر که نزد
 نه قرمطی که نکشت و نه گیر و نه ترسا^(۶۳)
 و در روزگاری که ناصر خسروی قیادیتانی دردمندان می گوید:
 شو سخن گستر حیدر گر نیندیشی از آن

این به صراحت تمام از نامهای که وی در برائت خویش برای سلطان پیرام شاه نوشته است^(۶۱) برمی آید و لذا برای درک موقعیت سنائی باید به این مهم توجه داشت که وی از یکسو با سلاطین متعصب و خونریز روبروست و از سوی دیگر با عالمانی که به جهت صب معلویه و تفضیل امیر مؤمنان بر اصحاب سقیفه فتوای قتل وی را صادر کرده بودند.

در چنین روزگاری سرودن اینگونه قصاید و گفتن این بیت که:

گرد جعفر گرد گر دین جعفری خواهی همی

ز آنکه نبود هردو، هم دینار و هم دین جعفری^(۶۲)

شهامتی می خواهد که فقط از مجاهدی چون سنائی غزنوی می توان انتظار داشت و لذا سخن را با این بیت از او به پایان می بریم که:

دین، حسین توسته از و آرزو خوک و سگ است

تشنه این را می کنی، و آن هردو را می پروری.^(۶۳)

سید مصطفی موسوی گرامرودی

مشهد مقدس، تابستان ۱۳۷۹

پانویست ها:

۱. دیوان حکیم سنائی / به کوشش مدرس رضوی / نشر سنائی / ص ۴۶۸.

۲. مقصود آن بخش از اشعار وی است که در آنها به ارشاد و انذار می پردازد.

۳. دیوان حافظ / خطیب رهبر / ص ۴۳۱ / وی گوید: در خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم.

۴. برای یافتن نمونه رجوع کنیده به دیوان سنائی / مدرس رضوی / صفحات ۱۰۵۳ و ۱۰۶۴ و ...

۵. این تعبیر را از مقدمه «تازیانه های سلوک» اثر شفیعی کدکنی برداشته ام و البته او نیز اصل این فرضیه را از احمد آتش گرفته است (رجوع کنیده به صص ۲۵ و ۶۰ تازیانه های سلوک). دکتر شفیعی معتقد است سنائی به طور همزمان دارای سه بعد شخصیتی بوده است که عبارتند از: قطب تاریک مدار خاکستری، قطب روشن / که به گمان راقم صحیح نیست و این سخن بگذار تا وقتی دیگر.

۶. اگر داستان دیوانه لای خوار افسانه باشد اصل موضوع که تغییر حال وی است اگر چه به مرور، قابل انکار نیست.

۷. دیوان حافظ / خطیب رهبر / ص ۲۱۹ / وی گوید: بشوی اوراق اگر همدرس مایی - که علم عشق در دفتر نباشد.

۸. دیوان سنائی / ص پنجاه و پنج مقدمه.

۹. همان ماخذ / ص چهل و هشت مقدمه.

۱۰. همان ماخذ / ص پ ۱۶۷۸.

۱۱. همان ماخذ / ص ۷۱۰.

۱۲. همان ماخذ / ص ۴۶۹.

۱۳. این جمله از تاریخ بیهقی بسیار معروف است که سلطان محمود غزنوی در سرزنش خلیفه عباسی و دفاع از مذهب حننک وزیر گفته بود: «نگفتند در جهان کرده قرمطی می جویم».

۱۴. دیوان سنائی / ص ۴۶۷.

۱۵. در همین قصیده گوید: بحر پر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف / بی سقینه نوح نتوان چشم معبر داشتن / ادیوان / ص ۴۶۸.

۱۶. شاهنامه / چاپ مسکو / ج ۲ / ص ۱۶۹.

۱۷. البته به شرط (اگر).

۱۸. شاهنامه / چاپ مسکو / ج ۱ / صص ۱۸ و ۱۹.

۱۹. همان ماخذ / ص ۵ از مقدمه.

۲۰. خسته نظامی / نشر علی اکبر علمی / ۱۳۳۱ / خسرو و شیرین / ص ۵۲.

۲۱. به قول صاحب کتاب خاندان وحی، سید علی اکبر قرشی: از احادیث مستفیض بلکه متواتر و مقبول فریقین است، / نشر دارالکتب الاسلامیه / چاپ دوم / ص ۲۸۱ / و نیز به نقل از کشف الغمه اربلی، کتاب سخنان گهربار حضرت رضا، حائری کرمانی، ص ۱۲ و ۱۳.

۲۲. خاندان وحی / علی اکبر قرشی / ص ۲۵۹ به نقل از بحار الانوار ج ۲۸ / صص ۲۷-۴۰ و نیز شرح ابن ابی الحدید / ج ۹ / ص ۸۸ که می گوید: تَبَّتْ عِنْدِي أَنَابِلِي (ص) قَالَ: إِنَّهُ مَالِحٌ وَ أَنَا لِحَقٌّ يَلُودُ مَعَهُ حَيْثَمَا دَار.

۲۳. دیوان سنائی / مدرس رضوی / ص ۴۶۸.

۲۴. شاهنامه / چاپ مسکو / ج ۱ / صص ۱۹ و ۲۰.

۲۵. خاندان وحی / قرشی / ص ۲۵۶ به نقل از ارشاد مفید ص ۱۵ و بحار الانوار ج ۴۰ / صص ۲۰۷، ۲۰۰ و ...

۲۶. دیوان سنائی / مدرس رضوی / ص ۴۶۸.

۲۷. سوره زمر / آیه ۹.

۲۸. دیوان سنائی / مدرس رضوی / ص ۸۲.

۲۹. دیوان سنائی / مدرس رضوی / ص ۴۶۹.

۳۰. تعلیقات حدیقه الحقیقه / مدرس رضوی / ص ۳۳۹.

۳۱. تازیانه های سلوک / محمدرضا شفیعی کدکنی / ص ۱۸.

۳۲. نمونه ای از این الحاقات را در شاهنامه نشان دادیم.

۳۳. برای اطلاع بیشتر رجوع کنیده به مقاله نویسنده تحت عنوان «مظلومترین امام معصوم» / کتاب ماه / ویژه نامه ولادت امام زمان (عج) / آذر ۱۳۷۸ با عنوان کتاب امید / صص ۱۵-۱۸.

۳۴. نام سندی را در نسخه های کهن مشرف الدین آورده اند و پدرش را امیرالدین نامیده اند / رجوع کنیده به منابع / اتقی اراش / کتلهای جیبی / ص ۴.

۳۵. بوستان / غلامحسین یوسفی / باب تواضع / ص ۱۳۴.

۳۶. اسرار آل محمد (ص) / اسلمین قیس هلالی / از اصحاب علی (ع) / ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی / نشر الهادی قم / ص ۲۲۵ و ...

۳۷. بوستان / یوسفی / ص ۱۳۳.

۳۸. کلیات سندی / محمدعلی فروغی / ص ۸۸۳.

۳۹. تعلیقات حدیقه / مدرس رضوی / صص ۳۶۹ و ۳۷۳.

۴۰. دیوان سنائی / مدرس رضوی / ص ۴۶۹.

۴۱. ملحقات احقاق الحق / شهاب الدین نجفی / ج ۲۴ / ص ۱۶۱ تا ۲۲۶.

۴۲. ریحانة الادب / محمدعلی مدرس تبریزی / ج ۳ و ۴ / ص ۸۶.

۴۳. از پس سلطان ملک شه چون نمیلاری روا / تاج و تخت پادشاهی جز که سبخر داشتن / ادیوان سنائی / ص ۴۷۰.

۴۴. اسرار فدک / محمدباقر انصاری / ص ۱۲۵. اسناد خطابه صدیقه شهیده سلام الله علیها را در این کتاب خواهید یافت.

۴۵. دیوان سنائی / مدرس رضوی / ص ۴۷۰.

۴۶. همان ماخذ / ص ۴۷۰.

۴۷. همان ماخذ / ص ۴۷۰.

۴۸. تازیانه های سلوک / شفیعی کدکنی / ص ۴۰.

۴۹. دیوان انوری / سعید نفیسی / نشر پیروز / ص ۱۷۶.

۵۰. دیوان قمری املی / ابوالقاسم شکر / نشر معین / ص ۶۴۴ / از جمله می گوید:

نیست از پشت مصطفی زاده / آن گدا سیرت گنازاده. ظاهر اقمری املی و امثال او دندانت و تکتدی خود را در گرفتن گاه یک من برنج از ممنو خان در این مواقع فراموش می کردند و گرنه نمی گفت: نیست در همین من یک حبه زر. نیست در آتبان من یک من برنج.

۵۱. همان ماخذ / ص ۱۶۳۹.

۵۲. کلیات عراقی / سعید نفیسی / نشر سنائی / ص ۳۳۱.

۵۳. خسرونامه / احمد سهیلی خوانساری / نشر زوار / ص ۲۲.

۵۴. از این بیت فرخی سیستانی که در مدح خواجه ابوبکر حصیری گفته است: جلودان زنی و همین اسم و همین عادت دار / خانه فرمطیان را بکن لاداز / لادمی توان فهمید چه جنایاتی روی داده است / دیوان فرخی / چاپخانه وزارت اطلاعات و جهانگردی / ص ۴۴.

۵۵. دیوان عنصری بلخی / ص ۱۲۳.

۵۶. دیوان ناصر خسروی قبادیانی / به کوشش مهدی سهیلی / نشر امیرکبیر / ص ۱۰۶.

۵۷. در دیوان مسعود سعد سلمان یک رباعی وجود دارد که از آن می توان فهمید شخصی علوی مورد آزار سلطان غزنوی قرار گرفته است و مسعود سعد از سلطان می خواهد که به پاسداشت اجنادش از وی درگذرد؛ و این یعنی تأثیر علویان بر عواطف کسانی چون مسعود سعد، وهی هذا:

هر چند گناهکار است آخر علوی است

فرزند پیمبر است و از آن علی است

ز نهار که به پیش از این مازارش

زیرا که به روز حشر خصمانش قوی است.

دیوان مسعود سعد سلمان / پرویز بابایی / نشر نگاه / ص ۵۷۴.

۵۸. دیوان ادیب صابر ترمذی / محمدعلی ناصح / نشر علی اکبر علمی / ص ۶۰.

۵۹. همان ماخذ / ص ۲۸۸.

۶۰. دیوان سنائی / مدرس رضوی / ص ۶۵.

۶۱. همان ماخذ / حزین لاهیجی متوفای ۱۱۸۱. ه نیز در وصف تشیع سنائی می گوید:

آن کهن مست جرحه های ازل / هوشیار دیار علم و عمل

دل و جان داده ولای علی / نکته پرداز بر خفی و جلی / ادیوان حزین / اصحابکار / ص ۷۷۸ / نشر سایه.

۶۲. این بیت در یکی از معتبرترین و مشهورترین قصاید سنائی است با مطلع: ای سنائی بی کله شو، گرت باید سروری / از آنکه نزد بخردان تا با کلاهی بی سری / ادیوان / ص ۶۵۵.

۶۳. همان ماخذ.